

پیش‌خواب

روایت‌محمدمهدی‌عبدخدايي از زمانه و کارنامه جمعيت فدائيان اسلام

در باز‌شناسی و باز‌روایی «تکاپوی آرمانگرایانه‌اسلامی»

■ **سمانه صادقی**



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، کتاب‌واقع‌دومین‌کتاب‌خاطرات‌محمد‌مهدی‌عبد‌خدايي عضو جمعیت فدائیان اسلام و دبیرکل کنونی آن است. کتاب نخست، از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی و در دهه ۷۰ نشر یافت. این دفتر از مجموعه‌گفت‌وشنودهای داودامینی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران با عبدخدايي شکل یافته و از سوی پژوهشکده تاریخ معاصر، عرضه شده است. امینی در دیباچه خود بر این تحقیق، در باب چند و چون انجام آن آورده است: «در بهار سال ۱۳۷۶ش بر آن شدم تا بدون آشنایی قبلی برای مصاحبه سیراج آقای محمدمهدی عبدخدايي که یکی از هم‌زمان شهیدنواب صفوی وفدائیان اسلام بوده و در کوران مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی دوران پهلوی مدت هشت سال از عمر خود را در زندان‌های آن رژیم سپری کرده، بروم تا بیشتر با روش‌ها و تاکتیک‌های مبارزاتی آنان آشنا گردم. از این روی، پس از اولین دیدار و آشنایی با ایشان، موضوع مصاحبه را با وی در میان گذاشتم و ایشان نیز در حالی که شخصت و دومین بهار عمرش را سپری می‌کرد، با گشاده‌رویی تمام درخواست مرا پذیرفت و صبح روزهای دوشنبه در برای این مصاحبه در محل دفتر کارش تعیین کرد. از آن پس، روزهای دوشنبه هر هفته به دفتر کار ایشان مراجعه می‌کردم. عبدخدايي با وجود مشغله‌های زیاد و در حالی که هنوز با عنوان فدائیان اسلام فعالیت می‌کرد و هفته‌نامه‌منشور برادری را منتشر می‌ساخت و دفتر کارش نیز معمولاً از نشریات منشور برادری بود و پیوسته افراد



و گروه‌های مختلفی برای مصاحبه و امور دیگر به ایشان مراجعه می‌کردند و انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ش هم موقعیت سیاسی جدیدی به وجود آورده بود تا پایان کار و بدون کمترین ناراحتی و خستگی به این مصاحبه‌ها مبادرت ورزید و حاصل آن ۱۹ جلسه گفت‌وگویی است که در این مجموعه به پژوهشگران تاریخ کشورمان تقدیم می‌شود...»

عبدخدايي در بخشی از روایات خویش در باب چگونگی آشنایی با شهید سید مجتبی نواب صفوی اظهار داشته است: «پایدم است یک روز تقریباً ساعت هشت بود، هوا هم سرد بود که در منزل ما را زدند. من داشتم به مدرسه می‌رفتم، رفتم و در باز را کردم. دیدم این همان آقایبی است که من عکسش را توی روزنامه و همراه با مقاله نواب صفوی و هوچی‌گری‌های او در پایتخت، دیده بودم. با لحن مهربانهای یه من گفت: آقایان خانه هست؟ گفتم: بله. گفت: تو سرباز کوچک اسلامی، به آقا جانت بگو نواب است! تا گفت نواب است، من فوری متوجه شدم که این همان اقااست که کسروی را مضروب کرده، حالا ادمه یه خانه ما! با عجله دویدم و پدرم را صدا کردم. گفتم: آقای نواب صفوی است. پدرم، گفت: در بیرونی را باز کن، ایشان برود بیرونی. در بیرونی را باز کردم و نواب داخل بیرونی شد. صبحانه نخورده بود. نان و پنیر آوردیم و من رفتم مدرسه. ظهر که به خانه آمدم، نواب صفوی رفته بود. خدا پدر افاضیاء را بیامرزد. حاج علی آقا ضیاءآبادی، سه، چهار سال پیش فوت کرد. پدرم دنبال او می‌فرستد. خاله‌اش توی چهارسو نوقان بود. به افاضیاء می‌گوید: این! اقا سید مجتبی نواب صفوی است، از تهران فرار کرده، به مشهد آمده، به دست تو می‌سپارمش که مخفی‌اش کنی!...»

■ **احمد رضا صدری**

هفتمین روز از آذرماه هر سال، تداعی‌گر سالروز شهادت غریبانه مجاهد دلیر سیدعبدالحسین واحدی است که «مرد شماره ۲ فدائیان اسلام» لقب داشت. مقال پی آمده درصدد است تا با مدد گرفتن از برخی روایت‌ها و تحلیل‌ها برخی سرفصل‌های حیات آن رزم آور سختکوش را مورد بازخوانی قرار دهد. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **او کوشید در ظاهر و باطن بسان «نواب» باشد**

شهید سعید حجت‌الاسلام سیدعبدالحسین واحدی فرزند آیت‌الله سیدمحمدرضا مجتهد قمی، مرد شماره ۲ فدائیان اسلام و یار وفادار شهید نواب صفوی بود.او در پی نوبت نخست مضروب شدن احمد کسروی تبریزی، با رهبر فدائیان اسلام آشنا شد و در واقع، گمشده خویش را در وی یافت. سید هاشم منیری، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره آورده می‌گفت: «بعد از در گذشت پدر، واحدی‌ها و ازجمله سیدعبدالحسین، همراه با مادر به شهر قم آمدند و بستر و شرایط لازم برای تلمذ در حوزه علمیه برای پدر فراهم شد. آنها زیر گذرخان، خانه‌ای به مبلغ ماهی ۲۰ تومان اجاره کردند. بعد از مضروب شدن احمد کسروی در نوبت اول، یعنی اردیبهشت ۱۳۲۴، وقتی شهید نواب صفوی به قم رفت، با واحدی آشنا شد. سیدعبدالحسین به مرحوم نواب، آقا می‌گفت. مرحوم واحدی از قبل شنیده بود نواب کسروی را زده است. ایشان در صحن حضرت معصومه(س)، با نواب صفوی روبه‌رو شد. مرحوم واحدی، این روبه‌رویی را چنین روایت کرده است: در اولین برخورد، شیفته آقا شدم. جلو رفتم و گفتم ۲۰ تومان مادرم داده تا بدهم برای اجاره خانه. آقا گفت بیا این ۲۰ تومان می‌توانیم اعلامیه‌ای ضد شاه چاپ کنیم، وجه اجاره را هم خدا می‌رساند!او در ادامه می‌افزاید: به‌این ترتیب در یکی از چاپخانه‌های قم، حدود ۴۰۰،۳۰۰ برگ اعلامیه چاپ کردیم. در این اعلامیه از طلاب حوزه خواسته شده بود با حکومت مخالفت کنند. سیدعبدالحسین واحدی پس از آشنایی با تشکیلات فدائیان اسلام، جذب آن می‌شود و همراه با نواب، به تبیین مسائل روز و تحلیل راهبردی و تاکتیک‌های آن می‌پردازد. یکی از فرایندهای جذب نیرو و نیز ارتقای آگاهی سیاسی در این جمعیت، تشکیل جلسات شبانه

«**محمدرضا پهلوی پس از مرگ رضاخان تا سال‌ها جرئت انتقال کالبد پدر به ایران و تشییع آن را نداشت. در سال ۱۳۲۹، شاه تصمیم گرفت این کار را به انجام رساند. دربار قصد داشت بقایای جنازه پهلوی اول را به قم آورد، یکی از مراجع تقلید بر آن نماز گزارد و در حرم حضرت معصومه (س) دفن نماید. حرکت قاطع فدائیان اسلام به رهبری شهید سید عبدالحسین واحدی در قم، مانع از تحقق این برنامه شد**

در مساجد یا منازل طرفداران فدائیان اسلام بود. محل جلسات عمدتاً خان‌آباد و پایین شهر بود و بعد گفته محمدمهدی عبدخدايي در این جلسات، سیدعبدالحسین بحث سیاسی می‌کرد. عنوان این جلسات، بیان حقایق نورانی اسلام بود که در آن مختصری درباره معارف اسلامی صحبت می‌کرد و بعد بحث را به مسائل سیاسی روز و اقدامات حکومت می‌کشاند. به‌منظور آگاهی عمومی و دعوت از دیگران برای حضور در این جلسات، اعلامیه‌ای در هر نوبت چاپ و بین مردم توزیع می‌شد. از همین جلسات، مردم برای دیدن نواب به زندان قصر می‌رفتند. به دلیل فقدان فیزیکی نواب، نقش واحدی دوچندان شده بود. از این‌رو شهید واحدی سعی می‌کرد، در ظاهر و باطن شبیه نواب صفوی باشد. به‌طوری‌که عمامه‌اش را مانند نواب می‌پوشید، همانطور راه می‌رفت و همان تفکر و بیان آتشین را در سخنرانی‌ها استمرار می‌بخشید...»

■ **جذب طلاب انقلابی در حوزه علمیه قم**
شهید سیدعبدالحسین واحدی در آغازین سالیان فعالیت فدائیان اسلام در شهر قم می‌زیست و در میان طلاب حوزه علمیه این شهر، مکانتی ارجمند یافت. او با سخنرانی‌های آتشین خود در این شهر توانست هسته‌ای از علاقه‌مندان به مبارزه را گردهم آورد و عملاً شاخه فدائیان اسلام در این شهر را سامان دهد. محمدرضا کائینی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در باب کارنامه واحدی در دوره اقامت در قم معتقد است: «مرحوم واحدی، در قم ساکن بود و شاخه فدائیان اسلام در این شهر را تأسیس کرد. در آن دوره، طلاب زیادی به فدائیان اسلام علاقه‌مند شدند. مخصوصاً آن دسته از طلابی که انگیزه‌های سیاسی-اجتماعی داشتند و بعدها در زمره یاران امام خمینی قرار گرفتند. این افراد قبل از اینکه به امام ایمان بیاورند، به مرحوم نواب ایمان آورده بودند. آیات و حجج اسلام: شیخ‌علی اصغر مروارید، شیخ فضل‌الله محلاتی، شیخ جعفر شجونی، شیخ غلامرضا گلسترخی، شیخ اکبر می‌رسانند!او در ادامه می‌افزاید: به‌این ترتیب در یکی از چاپخانه‌های قم، حدود ۴۰۰،۳۰۰ برگ اعلامیه چاپ کردیم. در این اعلامیه از طلاب حوزه خواسته شده بود با حکومت مخالفت کنند. سیدعبدالحسین واحدی پس از آشنایی با تشکیلات فدائیان اسلام، جذب آن می‌شود و همراه با نواب، به تبیین مسائل روز و تحلیل راهبردی و تاکتیک‌های آن می‌پردازد. یکی از فرایندهای جذب نیرو و نیز ارتقای آگاهی سیاسی در این جمعیت، تشکیل جلسات شبانه

تاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۲۳۸۸۵



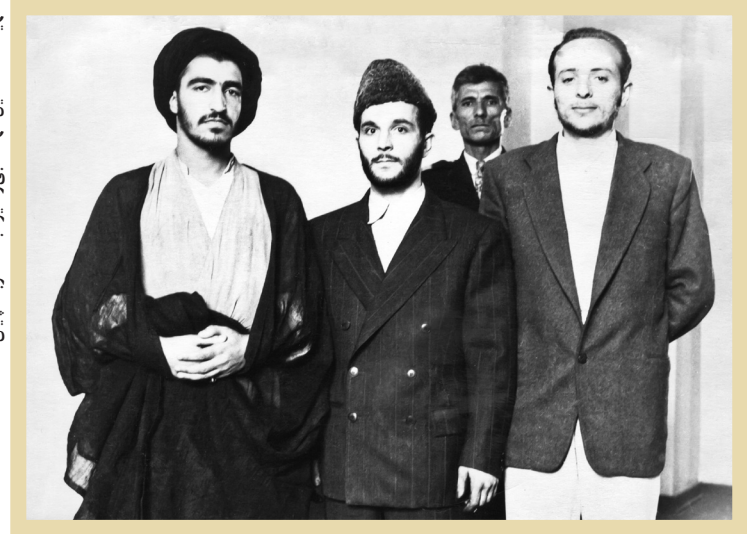
«شهید سیدعبدالحسین واحدی، مرد شماره ۲ فدائیان اسلام» در آینه روایت‌ها و درایت‌ها

او گمشده خویش را در نواب یافت و جان در طریق او نثار کرد

داشت. حضور مرحوم واحدی در قم، یکی از فصول مهم زندگی اوست. ایشان در این مدت توانست در آنجا فعالیت‌های فدائیان در این جلسات، حرم حضرت معصومه(س)، مدرسه فیضیه و مسجد امام حسن عسگری (ع)، برای اهالی قم، زائران و طلاب شوق انگیز بود. این مسئله، حساسیت مرحوم آیت‌الله بروجردی را برانگیخت. ایشان معتقد بودند حوزه صرفاً باید به فعالیت‌های دینی و علمی خود بپردازد و با فعالیت‌های سیاسی و حزبی در آن مخالف بودند. ناگفته نماند اطرافیان آقای بروجردی هم در مواردی به ایشان علیه فدائیان گزاراهاش مفرضانه‌ای می‌دادند، ولی به هر حال کلیت فعالیت و تحرکات فدائیان، از چشم آیت‌الله بروجردی دور نمی‌ماند. ابتدا هم مرحوم آقای بروجردی، سعی کردند تا ماجرا را از طریق موعظه و نصیحت حل کنند. حتی یک‌بار ایشان در پایان درس خود گفته بودند! اینها فکر می‌کنند که ما این چیزها را نمی‌فهمیم، در صورتی‌که ما مشروطه و حوادث آن موقع را دیدیم، الان وظیفه شرعی ما حفظ حوزه و درس خواندن است. آیت‌الله بروجردی برای حفظ حوزه‌ای که در دوران زعامتشان به شکوفایی رسیده بود، احساس وظیفه می‌کرد. فدائیان اسلام هم در ششور و تحرک جوانی به سر می‌بردند و چندان نصیحت نمی‌پذیرفتند. یک روز بعد از نماز آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری در مدرسه فیضیه، درگیری شدیدی بین فدائیان اسلام و اطرافیان آیت‌الله بروجردی مخصوصاً برخی از لرها صورت گرفت. (اگر مشکلی به وجود می‌آمد، بیت آیت‌الله بروجردی از طریق این افراد مسائل را حل می‌کرد و نمی‌گذاشت کار به شهربانی و حکومت کشیده شود. این هم از دوراندیشی آقای بروجردی بود). در این درگیری افراد زیادی مجروح شدند که یکی از این افراد شهید سید عبدالحسین واحدی بود. این درگیری باعث شد فدائیان نتوانند در قم فعالیت خود را ادامه دهند و به تهران برگشتند...»

■ **حرکت انقلابی در مانعت از تدفین رضاخان در قم**

محمدرضا پهلوی پس از مرگ رضاخان تا سال‌ها این عده بودند. افراد زیادی هم بودند که به عنوان عضو یا سمپات فدائیان فعالیت نمی‌کردند، ولی به آنها علاقه داشتند. آیت‌الله مشکینی یکی از افرادی بود که در جمع فدائیان حضور نداشت، اما از ارادتمندان شهید نواب صفوی بود. ایشان برایم تعریف می‌کردند که وقتی من شهید نواب را دیدم، مجذوب شخصیت وی شدم. ارادت ایشان به نواب تا پایان عمرشان ادامه



۱۳۳۱ از چپ: شهید سیدعبدالحسین واحدی شهید استاد خلیل غلام‌نسی و امیر عبدالله کرمانشاهیان

د

شهید سیدعبدالحسین واحدی در آغازین سالیان فعالیت فدائیان اسلام در شهر قم می‌زیست و در میان طلاب حوزه علمیه این شهر، مکانتی ارجمند یافت. او با سخنرانی‌های آتشین خود در این شهر توانست هسته‌ای از علاقه‌مندان به مبارزه را گردهم آورد و عملاً شاخه فدائیان اسلام در این شهر را سامان بخشد. بسا روحانیونی که بعدها در عداد یاران شاخص امام خمینی قرار داشتند، پیشتر در زمره دوستان شهیدان نواب صفوی و واحدی بودند

نماید. حرکت قاطع فدائیان اسلام به رهبری شهید سیدعبدالحسین واحدی در قم اما مانع از تحقق این برنامه شد. محمدمهدی عبدخدايي از اعضای این جمعیت و دبیرکل کنونی آن در این فقره روایتی به شرح ذیل دارد:

«مرحوم واحدی بعدها برای من گفت وقتی قرار شده جنازه رضاخان را به قم بیاورند، نواب صفوی گفت نباید این جنازه را به قم ببرند و باید کاری کرد!ا در قم روحانیت باید عکس‌العمل نشان بدهد یا لاقابل اقدامی به نفع دست‌نکنه! من شنیده بودم که شاه، قائم‌مقام‌الملک رفیع را پیش مراجع چهارگانه قم فرستاده بود. در آن زمان مراجع مورد توجه، مرحوم آیت‌الله‌العظمی حجت، آیت‌الله‌العظمی سید محمد خوانساری، آیت‌الله‌العظمی سیدصدرالدین صدر و آیت‌الله‌العظمی بروجردی بودند. معروف است که آیت‌الله حجت وقتی می‌خواست به حرف گوینده‌ای اعتنا نکند، می‌گفت نمی‌شنوم! قائم‌مقام‌الملک رفیع هر چه می‌رود و به ایشان می‌گوید آقا، جنازه اعلیحضرت رضاشاه می‌آید، اعلیحضرت نظرشان این است که یکی از مراجع بر آن نماز بخوانند، مرحوم آقا حجت با دست اشاره می‌کند که نمی‌شنوم! قائم‌مقام‌الملک رفیع وقتی می‌بیند آقای حجت آماده گوش دادن به حرف او نیست، می‌رود پیش مرحوم آیت‌الله سید صدرالدین صدر. ایشان هم با لهجه عربی به او می‌گوید: «قیح است، قیح است!» قائم مقام با آذاریختن از خانه ایشان بیرون می‌آید و خدمت آیت‌الله خوانساری می‌رود. آیت‌الله خوانساری پیشکارس را صدا می‌کند و می‌گوید بیا به این آقا بگو برود بیرون! این سه مرجع، هماهنگ بودند و در حقیقت عکس‌العمل واحدی داشتند.

وقتی پیش مرحوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی می‌رود، ایشان می‌گوید صلاح نیست من نماز بخوانم، شرایط اجماع نمی‌کند که من نماز بخوانم. روز آوردن جنازه رضاخان به قم، تمام درس‌های حوزه تعطیل شد و آیت‌الله‌العظمی بروجردی هم از شهر خارج شدند. هیچ کس از معارف هم در مراسم شرکت نکرد. دربار مجبور شد در اقدامی نمایشی، عده‌ای از خدام آستانه را به لباس روحانیت ملیس کند تا به عنوان روحانیون و علمای قم به جنازه احترام رسمی کنند. با تدابیر و اقدامات فدائیان اسلام در قم، آرزوی دیرینه شاه عملی نشد و جسد رضاخان به تهران انتقال یافت...»

■ **مخالفان واحدی و داستان یک انشعاب!**
انتعاب در جمعیت فدائیان اسلام در سال ۱۳۲۲، از جنبه‌های گوناگون در خور بررسی و تبیین می‌نماید. در این مقام تنها جنبه‌ای از این رویداد که مرتبط به موضوع ماست، حمایت همه جانبه شهید نواب صفوی از شهید سید عبدالحسین واحدی بوده که سیدعبدالحسین واحدی به نام آقای سلیمانی می‌سپارد. متشعبین از سوی اوست، زنده‌ای نیزالسادات احتشام ضوی همسر شهید نواب صفوی، در این خصوص نظرشان کرده است:

«در سال ۱۳۲۲ مسائلی بین جمعیت فدائیان اسلام به وجود آمد که سبب نفاق و دودستگی آنان شد. علت اصلی این اختلاف آن بود که معترضین اعتقاد داشتند آقای سیدعبدالحسین واحدی – که به فرد شماره ۲ فدائیان اسلام مشهور بود- گاهی اوقات بدون اینکه با آقای نواب مشورت کند یا دستوری بگیرد، خودسرانه دست به اقداماتی می‌زند و این موجب بدبینی عده‌ای به فدائیان اسلام می‌شود. آنان به آقای نواب گفته بودند که چون آقای واحدی فردی قدرت طلب و خود را بی‌است، می‌خواهد شما را کنار بزند و خودش جای شما را بگیرد، بنابراین ما از شما جدا می‌شویم! در حالی که آقای نواب، به اخلاص و صداقت سید عبدالحسین واحدی و برادرش سید محمد واحدی اعتقاد داشت. در عین حال برادران واحدی، خیلی مقتدر بودند و هیچ کس نمی‌توانست موقعیت آنان را نزد آقای نواب به دست آورد. به همین دلیل عده‌ای که به آنان حسد می‌ورزیدند، داد و قال راه انداختند! آقای نواب هم گفته بودند هر کس می‌خواهد، می‌تواند از کادر خارج شود، من یک نفرم و وظیفه‌ای را که بر عهده دارم، انجام می‌دهم و به هیچ کسی هم نیازی ندارم! دامنه این اختلاف و انشقاق به قدری گسترده بود که حتی عده‌ای علیه آقای نواب اعلامیه دادند. از جمله این افراد، آقای سید هاشم حسینی بود. ایشان مجتهد بود و آقای نواب، برای او احترام خاصی قائل بودند. آنان حتی در نمازهایشان به یکدیگر اقتدا می‌کردند...»

■ **روزی که «سید» به شهادت رسید...**

همزمان با اجرای برنامه اعدام انقلابی حسین عراق (که برای امضای پیمان نظامی بغداد، عازم عراق بود)، شهید سیدعبدالحسین واحدی به اهواز رفت تا در صورت عدم توفیق این طرح، در نقطه‌ای دیگر آن را تحقق بخشد. او در این شهر دستگیر و به تهران منتقل شد. در فرمانداری نظامی تهران، میان وی و تیمور بختیار مشاجره پیشی آمد و «قصاب تهران»، او را به ضرب چند گلوله به شهادت رساند! مرحوم حجت‌الاسلام سیدجواد واحدی برادر سید عبدالحسین، موقوف را اینگونه به تاریخ سپرده است:

«در آن روزها به من خبر دادند که برادرم در مسافرخانه‌ای در شهر قم است. صبح شنبه بود و من به آن مسافرخانه رفتم و بعد از ملاقات با ایشان، ماشینی تهیه کردم و ایشان با آن ماشین، به طرف اهواز حرکت کرد. در روز دوشنبه همان هفته، مجله ترقی نوشت: سیدعبدالحسین واحدی در تهران در زندان لشکر دوم زرهی زندانی است، اما دو روز بعد، خبر شهادت ایشان را چاپ کرد و نوشت: در حین فرار کشته شده‌است! کسانی که ایشان و شجاعتش را می‌شناختند، ابتدا این خبر را باور نکردند! بعدها معلوم شد که تیمور بختیار به ایشان تیراندازی و بعد هم واصلمود کردند که در موقع انتقال از اهواز به تهران و در شرایطی که قصد فرار داشته، کشته شده‌است! برادر بزرگ ما (برادر پدری)، تلگرافی زد و اعتراض کرد که چنین چیزی امکان ندارد و مجرمان فراری، معمولاً از کمر به پایین زخمی می‌شوند، ولی برادر ما این طور نبوده! در پی این اعتراض آمدند و ایشان را هم دستگیر کردند...»

■ **روایتی متفاوت از شهادت مرد شماره ۲ فدائیان اسلام**

در باب چگونگی شهادت سیدعبدالحسین واحدی، روایت‌هایی گوناگون وجود دارد. از آن جمله است آنچه محمدضا کائینی به نقل از حجت‌الاسلام والمسلمین علی دوانی، مورخ فقید تاریخ اسلام و ایران بازگفته است: «شهید سیدعبدالحسین واحدی پس از مضروب شدن حسین عراق، دستگیر می‌شود و او را به فرمانداری نظامی انتقال می‌دهند. فرماندار نظامی تهران در آن مقطع، تیمور بختیار معروف به قصاب تهران بود. تیمور بختیار در مواجهه حضوری با مرحوم واحدی، شروع به فحاشی می‌کند. ظاهرأ بختیار به مادر واحدی توهین می‌کند. واحدی به او می‌گوید: «تیمور بختیار، من حضرت زهر(اس) است، او را مادر خودت قیاس نکنی و صندلی را به سمت تیمور بختیار برتاب می‌کنند! از شجاعت واحدی هم چنین کاری برمی‌آمد. قول مشهور این است که بختیار با اسلحه کمری، در همانجا واحدی را شهید می‌کند. البته مرحوم دوانی برای ما می‌گفت: بعدها تیمور بختیار پینامی را برای برادر بزرگ شهید واحدی فرستاده و در آن پیام گفته است من برادران را نکشتم، ازموده او را نکشت! ما بختیاری هستیم و برای سادات احترام قائلم. من بده‌ای که به شما ندارم و شما هم نمی‌توانید با من کاری بکنید، فقط خواستم که حقیقت را بدانی...»

■ **میزبان نمی‌خواست من از شهادت «سید» مطلع شوم!**

محمدمهدی عبدخدايي در عداد چهره‌هایی است که شهید نواب صفوی را تا پیش از دستگیری همراهی کرده‌است. او پس از خروج از منزل آیت‌الله سید محمود طالقانی – که محل اختفای رهبر فدائیان اسلام و باسری نزدیکش بود- بر اثر یک اتفاق آنها را گرد و گردی می‌کند تا اقدامات نیمه تمام دوستان را به انجام برساند. وی در آن روزها اما از شهادت دوستش «سید عبدالحسین واحدی» بی‌خبر است:

«یک روز مرحوم نواب صفوی، روزنامه‌هایی را که از لبنان همراهش آورده بود، روزنامه‌های مصری و مقداری از نامه‌هایی که برای او نوشته بودند، همراه بادوقیضه اسلحه کمری می‌گذازد توی یک چمدان و به سمت دوند که سیدعبدالحسین واحدی می‌سپارد. خوب، من که از نواب صفوی جدا شدم، یک دو روز بعد، تصمیم گرفتم پیش سلیمانی بروم. یک روز سحر بود، سوار تاکسی شدم، رفتم به خیابان صفاری. مغازه سلیمانی، یک پستو داشت. من آن روز را صبح تا شب، توی پستوی این مغازه بودم. نظرم هم این بود که آن دو اسلحه را از سلیمانی بگیرم، اما او هفت تیرها را به من نداد! روزنامه‌ها نوشته بودند که سیدعبدالحسین واحدی در اهواز دستگیر شد. متعاقب آن روزی که ما از مرحوم سیدعبدالحسین واحدی جدا شدیم، او به قم می‌رود. در قم به حبیب‌الله ترک کمنی که از فدائیان اسلام بوده، مراجعه می‌کند. پولی از او به عنوان قرض یاهدی به می‌گیرد. با اسلحه خطیبی نامی سوار می‌شوند و می‌روند به اهواز: چون در اهواز جایی نداشتند، می‌روند به مسافرخانه و شب را در آنجا می‌مانند. مسافرخانه‌چی، شبانه به شهربانی اطلاع می‌دهد. صبح مأموران شهربانی می‌ریزند، سید عبدالحسین واحدی و اسدالله خطیبی را دستگیر می‌کنند! سیدعبدالحسین واحدی به بهانه قضای حاجت به دستشویی می‌رود. اسلحه‌اش را می‌اندازد توی دستشویی. این اسلحه، همان کلتی است که من از خانه مادر نواب صفوی آورده بودم. اینها دستگیر و به تهران فرستاده شدند. سلیمانی به من گفت: سید عبدالحسین واحدی سالم وارد تهران شد و او را پیش بختیار فرستادند! در حالی که آن شب توی روزنامه خوانده بود که سید عبدالحسین واحدی که در جاده کرج در حال فرار بود، با شلیک مأموران کشته شده است! سلیمانی نمی‌خواست که خبر شهادت سید عبدالحسین واحدی را به من بدهد. با خودش فکر کرد که بهتر است من بعداً باخبر بشوم و همینطور هم شد...»